

الثالثة و الثمانون: غررٌ في إثباتِ أنَّ أوَّل ما صدرَ هُوَ

العقل

الرابعة و الثمانون: غررٌ في كيفيةِ حصولِ الكثرةِ في

العالمِ

درس دويست و دوم و دويست و سوم

درس دويست و دوم:

برهان بر اولين صادر

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

غررٌ في إثبات أنَّ أوَّل ما صدرَ هو العقل:

عقلاً و نقلاً كان عقل إذ بدا *** لا يُوجد الواحد إلاً واحداً
فذلك الواحد نفسٌ أو عرضٌ *** أو صورةٌ أو الهيولى لو فرض
نفساً و هيئةً بلا جسم فعل *** أو أخريين فتلازم بطل
و هذه الأقسام لمّا بطلت *** فوحدة المبدأ عقلاً اقتضت^١

در جلسات قبل گفتیم که آنچه را که خداوند اوّل

و مفیض علی الطلاق و مبدأ المبادی نزول پیدا می کند

باید به ترتیب باشد. حالا اوّلی چیست؟ ایشان

می فرمایند اوّلی عقل است؛ عالم عقل.

عقلاً و نقلاً كان - تامّة - عقلٌ أمّا الدليلُ العقلي
فكثيرٌ منه ما أشرنا إليه بقولنا إذ بدا و تقرّر أنّه لا
يُوجدُ الواحدُ إلاً واحداً فذلك الواحد الصادر عن
المصدر الواحد إما نفس أو عرض أو صورة أو
الهيولى.^٢

هم معقولاً و هم منقولاً این عقل است - كان تامّه

است - از نظر عقلی و نقلی عقل اوّل ماصدر است.

دلیل عقلی بسیار است یکی از آنها این است که

گفتیم و روشن شد که تعلق واحد در اینجا فقط به

١ . منظومه، ج ٣، ص ٦٦٧.

٢ . منظومه، ج ٣، ص ٦٦٨ و ٦٦٩.

واحد است و واحد از واحد به وجود می آید. این واحدی که صادر شده است از مصدر واحد که باری تعالی است - اگر عقل نباشد - در عالم صورت و ماده در خارج یا نفس است یا عَرَض یا صورت هیولا است.

چون خارج از این چهارتا نداریم. نفس را هم ایشان آورده اند از نقطه نظر اینکه آن روح از نقطه نظر تعلق به ماده نفس است والا از نقطه نظر هوهویت خودش آن هم روح هست و می شود گفت که داخل در عالم عقل است. ولی بالأخره این نفس از نقطه نظر ماده یک جنبه ماده ای به خودش می گیرد. پس در واقع سه چیز بیشتر نباید بگویند؛ صورت یا هیولا یا عَرَض. نفس هم داخل کردند و گفته اند که نفس هم حتی نیست.

و لو فُرِضَ ذَلِكَ الْوَاحِدُ الصَّادِرُ نَفْساً وَ هَيْئَةً
أَيَّ عَرْضاً لَزِمَ أَنْ يَكُونَ بِلَا جَسْمٍ فَعَلَّ ذَلِكَ الْوَاحِدُ
الْمَفْرُوضُ أَحَدَهُمَا.^۱

اگر فرض بشود که این واحد، نفس باشد و هیئت

^۱. منظومه، ج ۳، ص ۶۶۹.

باشد یعنی عَرَض باشد لازم است که این نفس بدون جسم کار انجام بدهد (درحالی که نفس فعلش با جسم است).

اگر نفس به ماده تعلق نداشته باشد روح است مثل در آنجایی که برای انسان موت اختیاری پیش می آید یا اینکه موت حقیقی پیش بیاید، در آنجا دیگر نفس نیست بلکه روح است. روح مثل یک کِش است که وقتی آن کِش را بکشند آخرش تعلق به بدن است. یعنی در مقام تنازل، به روح، نفس می گویند وقتی که به بدن تعلق داشته باشد و اگر به بدن تعلق نداشته باشد نفس نیست و خصوصیات نفس را هم در آنجا ندارد. دیگر در آنجا شهوت ندارد غضب ندارد و قهر و امثال ذلک دیگر در آنجا وجود ندارند. فقط اگر تعلق به بدن داشته باشد در آنجا می آید البته جنبه کدورت و روحانیت یک جنبه دیگر است ولی از نقطه نظر خصوصیات خارج که شهوت و غضب و امثال ذلک باشد، اینجا به واسطه قطع ارتباط با بدن، اینها هم قطع می شود.

تلمید: یعنی به اعتبار تعلقش به بدن، به روح،

نفس می گویند؟!!

استاد: بله نفس می گویند، به اعتبار قطع تعلق به
او روح می گویند.

تلمیذ: عقل را چه می گویند؟

استاد: بله، عقل هم همان است عقل هم از مراتب
نفس است. البته در بحث نفس می گوییم؛ نفس در
مرحله تجرد تامّش عقل می شود یعنی حتی اگر از
صورت هم بگذرد به معانی کلیه که برسد در آن
مرتبه عقل است؛ عقل، نفس، روح، وجدان، فطرت
و اینها همه یک واحد است منتها هرکدام در یک
مرتبه هستند. این طور نیست که چند چیز باشند و
خدا آنها را باهم مخلوط کرده باشد مثل نخود و لوبیا
و چه و چه و فلان و اسم آن آشی که درست شده
است روح باشد.

تلمیذ: یعنی جهاتشان فرق می کند؟

استاد: جهاتش تفاوت می کند.

تلمیذ: نفس هم به همین دلیل یعنی به جهت
تعدد اعتباراتش متعدد است؛ نفس نامیه و نفس لوامه
و...

استاد: بله، او به جای خود، اصلاً نفس به جهت

بروزات به ظهورات متفاوته فرق می کند؛ شما به یک نفس، نفس مُفکّرهِ می گوید، به یک نفس مُغضِبهِ می گوید، به یک نفس، نفس رحیمه می گوید، به یک نفس، نفس شهوانی می گوید، اینها ظهوراتی دارد نه اینکه چندتا چیز داخل او است، این طور نیست بلکه نفس یک واحد است تازه واحد بسیط هم هست و مرکب نیست ولی این واحد بسیط **يَتَشَأْنُ** به شئون مختلفه.

و اللازم باطلٌ لأنَّ النفسَ محتاجةٌ في فعلِها إلى الجِسْمِ و العرضَ محتاجٌ في ذاتِه فُضْلاً في فعلِه إليه. و لو فُرِضَ عرضاً نفسانياً كان محتاجاً أيضاً إلى الجِسْمِ بِوَاسِطَةِ النَّفْسِ لأنَّ اسمَ النفسِ لِمَا يَتَعَلَّقُ تَعَلُّقاً تَدْبِيرِيّاً بِالْجِسْمِ.^۱

لازم باطل است. چرا؟! چون نفس در فعلش نیاز به جسم دارد اگر نیاز به جسم نداشته باشد دیگر روح است و نفس نیست در ذاتش به عَرَض هم احتیاج دارد به جسم به موضوع چه برسد در فعلش. حالا اگر عَرَض، عَرَض نفسانی باشد و جسمانی نباشد؛ عَرَض را که خداوند خلق می فرماید عرض

۱. منظومه، ج ۳، ص ۶۶۹.

نفسانی باشد. آن را هم می‌گوید: همین‌طور است
یعنی آن‌هم محتاج به جسم است به واسطهٔ نفس.
چون به نفس از حیثیت تعلق تدبیری‌اش به جسم،
نفس می‌گوییم و بدون تعلق نفس نیست وقتی که
نفس نبود عرض هم ندارد.

و بَيَانُ اللَّزُومِ أَنَّ الصَّادِرَ الْأَوَّلَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ
عِلَّةً لِجَمِيعٍ مَا دُونِهِ فَإِذَا كَانَ نَفْسًا يَجِبُ عَلَيْهِ
لِمُتَعَلِّقِهِ وَإِذَا كَانَ عَرْضًا يَجِبُ عَلَيْهِ لِمَوْضُوعِهِ.^۱

صادر اوّل باید علت همهٔ مادون باشد (خب این
روشن است) حالا اگر مادون نفس باشد باید برای
متعلّق خودش علّیت داشته باشد و وقتی که عَرَض
باشد، باید برای موضوعش علّیت داشته باشد.

باید این برای موضوع علت باشد. مگر اوّل
نیست؟! درحالی‌که ما می‌گوییم: عَرَض آن چیزی
است که باید اوّل موضوعش پیدا بشود بعد عَرَض
بیاید. «ثَبَّتَ الْأَرْضَ ثُمَّ انْقَشَ»^۲ خب این عکس
می‌شود، یعنی عَرَض برای موضوعش علت می‌شود،
هذا خلف.

أَوْ أُخْرَيَيْنِ فَتَلَازُمُ بَيْنَهُمَا بَطْلٌ يَعْنِي لَوْ فُرِضَ

^۱ . منظومه، ج ۳، ص ۶۶۹.

^۲ . ترجمه: «اول کاخ را بساز، بعد درصدد نقاشی و زیباسازی آن بر آی.»

الصادرُ الأوّل عنه تعالى صورة أو هيولى بطلّ
التّلازمُ بينهما و قد ثَبَتَ. أمّا إذا كانَ هيولى فلاِنَّه
يَجِبُ أن يكونَ لها تقوّمٌ بدونِ الصُّورَةِ و تقدّمُ عليها
و أمّا إذا كانَ الصُّورةُ فلاِنَّها يَجِبُ أن يكونَ لها
استقلالٌ في سببِيتها للهيولى مع أنّها محتاجةٌ في
تشخيصِها إلى الهيولى و الشَّيْءُ ما لم يتشخّص لم
يُوجَد.^١

یا اینکه دوتای دیگر است که صورت و هیولا
باشد. تلازم بین صورت و هیولا این فرض ما را
باطل می کند یعنی [اگر صادر اوّل از خداوند تعالی]
صورت یا هیولا باشد تلازم بین این دوتا باطل است
و ثابت شده است. اگر صادر اوّل هیولا باشد باید
بدون صورت تقوّم داشته باشد (چون باید علت برای
صورت باشد. برای صورت متقدم باشد). اگر
[صادر اوّل] صورت باشد باید در سببیتش برای
هیولا استقلال داشته باشد و سبب برای هیولا تامّ
باشد یا اینکه صورت در تشخص خارجی هم احتیاج
به هیولا دارد (به عبارت دیگر ما صورت بدون هیولا
نداریم) و تا شیء تشخص پیدا نکند وجود پیدا
نمی کند.

١. منظومه، ج ٣، ص ٦٦٩ و ٦٧٠.

پس این صورت در تشخّص احتیاج به هیولا دارد، هیولا هم در کینونیتش نیاز به صورت دارد.

و هَذِهِ الْأَقْسَامُ لَمَّا بَطَلَتْ وَ كَوْنُهُ جِسْماً بَاطِلٌ
مِنْ رَأْسٍ لِعَدَمِ كَوْنِهِ وَاحِداً حَيْثُ إِنَّهُ مَرْكَبٌ مِنْ
الْهَيُولَى وَ الصُّورَةِ وَ لَذَا لَمْ نَتَعَرَّضْ لَهُ.^۱

وقتی همهٔ این اقسام باطل شد و اینکه جسم از رأس باطل است چون جسم واحد نیست بلکه مرکب از هیولا و صورت است لذا ما معترض نشدیم.

چون آنهایی که جنبهٔ وحدت دارند را لحاظ کردیم. جسم که اصلاً جنبهٔ وحدت ندارد بلکه جنبهٔ ترکب دارد بنابراین قطعاً نمی‌شود که جسم صادر اوّل باشد چون صادر اوّل باید واحد باشد.

فَوَحْدَةُ الْمَبْدَأِ عَقْلاً مَفَارِقاً لَهُ وَحْدَةُ جَمْعِيَّةٍ
اِقْتَضَتْ لِعَدَمِ رِبْطِ الْمَرْكَبِ وَ بَاقِي الْوَحْدَاتِ
الْعَدَدِيَةِ بِتِلْكَ الْوَحْدَةِ الْحَقَّةِ الْحَقِيقَةِ.^۲

پس وقتی که این طور شد مبدأ اول، عقل مفارق را اقتضاء می‌کند که برای او یک وحدت جمیعیه است که همهٔ وحدات را در خود دارد. چون اولاً

۱. منظومه، ج ۳، ص ۶۷۰.

۲. همان.

مرکب ربط باهم ندارند و باقی وحدات عددیه که از این عقل به وجود می آیند به این وحدت حقّه حقیقه عقل مرتبط هستند و داخل هستند.

این بحث عقلی بود.

تلمیذ: مرتبت نیستند ...

استاد: بله دیگر.

تلمیذ: یعنی باقی وحدات عددیه هم به آن وحدت حقّه حقیقه مرتبط نیستند.

استاد:: نه. آن باقی است اگر عقل نباشد آن وقت

آن وحدات حقّه حقیقه به این مربوط نیستند به خاطر اینکه خود مرکب در اینجا وحدت ندارد، پس وحدات دیگر هم که به دنبال این وحدت هستند دیگر مربوط به او نخواهند شد. باید عقل باشد که با وحدت جمعیه خودش باقی وحدات وحدت حقیقه را به واسطه همان بساطت خودش در بر بگیرد.

و أمّا الدلیل النّقلي.

فَكَقُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ.

و كَقَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حِينَ سُئِلَ عَنِ الْعَالَمِ الْعُلَوِيِّ صُورَ عَارِيَةِ عَنِ الْمَوَادِّ خَالِيَةِ عَنِ الْقُوَّةِ وَالْإِسْتِعْدَادِ تَجَلَّى لَهَا فَأَشْرَقَتْ وَطَالَعَهَا فَتَلَأَلَتْ أَلْقَى فِي هَوَيْتِهَا

اما دلیل نقلی، [مثل قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند: اولین چیزی که خداوند خلق کرد عقل بود.]

یا مثل قول امیرالمؤمنین علی علیه السلام وقتی که از ایشان راجع به عالم علوی سؤال شد حضرت فرمودند: صوری هستند که مواد عالم مَلْکی و طبعی را ندارند، جنبه قوه و استعداد در آنها نیست بلکه جنبه فعلیت هست. خداوند به این صور تجلی کرده است و اینها ظهور پیدا کرده اند و در اینها طلوع کرده است و اینها متألّی شده اند و به صور مختلف درآمدند. خداوند در هویت این صور مثال خودش و مانند خودش را القاء کرده است یعنی نمود خودش را در اینها به وجود آورده است و ظهور خودش را در اینها قرار داده است و افعال خودش را اظهار کرده است؛ افعال خودش را به واسطه اینها به منصّه ظهور درآورده است.

و في حديث الأعرابي و حديث كميل في أقسام

۱. منظومه، ج ۳، ص ۶۷۰.

النَّفْسِ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ^۱ دَلَالَةً
عَلَيْهِ أَيْضاً.^۲

که حضرت می‌فرماید: نفس نباتیه و نفس
حیوانیه و نفس نامیه که حدیث مفصّلی است و اینجا
جای بحثش نیست.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ . شرح غُرَر و دُرَر، (آقا جمال الدّین خونساری)، ج ۴، ص ۲۱۸-۲۲۰؛
المناقب، ج ۱، ص ۲۷۲.
^۲ . جهت اطلاع به حدیث اعرابی و حدیث کمیل به معاد شناسی، ج ۳، ص
۱۶۰ - ۱۶۶ رجوع شود.